



درس خارج فقه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: مسئله بیست و نهم	تاریخ: ۱ اسفند ۱۳۹۱
موضوع جزئی: خاتمه بحث عدالت	مصادف با: ۸ ربیع الثانی ۱۴۳۴
سال سوم	جلسه: ۷۵

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته:

بحث در ادله دال بر اختلاف مرتبه‌ی عدالت بین قاضی و مفتی از یک طرف و شاهد و امام جماعت از طرف دیگر بود به عبارت دیگر ادله قول به اخص بودن معنای عدالت در حاکم شرع یعنی عدالت معتبر در قاضی و مفتی اخص است از عدالت معتبر در امام جماعت و شاهد؛ عرض کردیم به ادله‌ای تمسک شده است. دلیل اول و دوم بیان شد؛ دلیل دوم روایات بود عرض کردیم دو طایفه از روایات مورد استناد قرار گرفته یکی روایت امام سجاد (ع) و دسته دوم هم روایاتی دال بر اینکه علم حقیقی و معرفت حقیقی آن است که شخص واجد صفات کمالیه و بدور از رذائل اخلاقی باشد بنابراین کسی که عالم به علوم اصطلاحی و مدرسه‌ای است (فقه و اصول و اخلاق نظری و علوم دیگر را فرا گرفته) اما به این مرتبه نرسیده که خودش را از حسد و بخل و کینه و حب مقام و جاه و امثال آن خالی کند این در واقع لا ینصدق علیه أنه عالم بنابراین به استناد این روایات نه می‌تواند قاضی باشد و نه می‌تواند مفتی باشد از این جهت که آن علم و معرفت حقیقی را ندارد. در این رابطه یک روایت ذکر شد.

روایت دوم: روایتی از امام صادق (ع) نقل شده «علی بن ابراهیم رفعه الی ابي عبد الله ع قال: طلبه العلم ثلاثة فاعرفهم بأعيانهم و صفاتهم صنف یطلبه للجهل و المراء و صنف یطلبه للاستطالة و الختل» اصناف طالبان علم و جویندگان معرفت سه دسته هستند؛ سه گروه را نام می‌برند و عمده در قسم سوم می‌باشد: «و صنف یطلبه للفقہ و العقل فصاحب الجهل و المراء موز ممار متعرض للمقال فی أندیة الرجال بتذاکر العلم و صفة الحلم قد تسربل بالخشوع و تخلی من الورع فذق الله من هذا خیشومه و قطع منه حیزومه و صاحب الاستطالة و الختل ذو خب و ملق ینستطیل علی مثله من أشباهه و یتواضع للأغنیاء من دونه فهو لحلوائهم هاضم و لدینه حاطم فأعمی الله علی هذا خبره و قطع من آثار العلماء أثره و صاحب الفقہ و العقل ذو کآبة و حزن و سهر قد تحنک فی برنسه و قام اللیل فی حندسه یعمل و یخشی و جلا داعیا مشفقاً مقبلاً علی شأنه عارفاً بأهل زمانه مستوحشا من أوثق إخوانه فشد الله من هذا أركانہ و أعطاه یوم القيامة أمانه»^۱

در این روایت مجموعه‌ای از اوصاف و نشانه‌ها ذکر شده که برای طالب للفقہ و العقل است. این قائم اللیل و اهل خشیت از خدا بودن عارف به اهل زمان بودن و اینکه خداوند به او امان می‌دهد اینها چیزی نیست که در لابلای کتب و آنچه در ذهن ما شکل می‌گیرد، محقق شود بلکه در مقام عمل کسی که باورش شده که معاد و مبدأ وجود دارد و کسی که خدا را ناظر می‌بیند و کسی که حقیقتاً این دنیا را معبر و گذرگاه می‌داند می‌تواند به آن پایبند باشد ولی کسی که این عالم را مقصد بداند طبیعتاً این علوم و اصطلاحات در ذهنش انباشته‌تر شود، حجاب‌ها برای او بیشتر می‌شود یعنی حجاب‌های علوم به مراتب برای کسی که صلاحیت

۱. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، کتاب فضل العلم، باب النوادر، ص ۴۹.

و شایستگی ندارد از حجاب‌های جهل بدتر می‌باشد. عالم غیر بصیر و غیر عارف این حجاب برایش ضخیم‌تر و خطرناک‌تر است تا کسی که این علوم را نداند.

از قبیل این روایات زیاد است که در کتاب فضل العلم آمده است.

تقریب استدلال به دسته دوم روایات:

طبق آیه نفر و ادله مشابه آن که دلالت بر جواز رجوع و تقلید می‌کند یا ادله‌ای که در مورد رجوع به حاکم برای فصل خصومت وارد شده، جواز رجوع متوقف است بر اینکه آن شخص عالم باشد؛ در آیه نفر انذار مترتب شده بر تفقه «فلولا نفر من کل فرقة منهم طائفة ليتفقهوا فی الدین فلینذروا قومهم إذا رجعوا الیهم لعلهم یحذرون» منظور از تفقه در دین که به دنبال آن انذار آمده، فقط دانستن مقداری اصطلاحات و قضایا و مسائل و قواعد نیست. یا در مورد شخصی که امر به او شده «فاحکم بین الناس» یا رجوع کنید به کسی که حکم به حق بکند، این متوقف بر علم است لکن نه علوم و اصطلاحی و مدرسه‌ای بلکه همان چیزی که در این روایات بیان شد؛ یعنی کمالات اخلاقی و فضائل نفسانی که از اجزاء آن علم و از ابزار و آلات آن محسوب می‌شود. بنابراین به استناد این روایات و با این ضمیمه‌ای که عرض شد مبنی بر اینکه حقیقت علم این فضائل است و مسئولیت حکم و قضاوت و افتاء به عهده عالمان است و آنها هستند که باید انذار و حکم کنند و عالم یعنی چنین اشخاصی که هم اهل اطلاع از فقه و تفسیر و سایر علوم هستند و هم واجد این ویژگی‌ها هستند، دیگر صرفاً اجتناب از حرام و کبیره کافی نیست بلکه بالاتر از این مرتبه لازم است یعنی باید آراسته به فضائل و به دور از رذائل مثل حسد و بخل و کینه و حب دنیا و جاه و مقام باشند. اما این خصوصیت در مورد امام جماعت و شاهد معتبر نیست؛ آنجا دیگر قید نشده که امام جماعت و شاهد باید عالم باشد؛ ادله‌ای که دال بر شرطیت علم در آن دو باشد نداریم اما در مورد قاضی و مفتی دلیل داریم پس دایره عدالت در این دو اخص است از عدالت در مورد شاهد و امام جماعت.

بررسی ادله:

آیا این ادله قابل قبول است و آیا مدعای مستدل را ثابت می‌کند یا نه؟

بررسی دلیل اول:

دلیل اول به نظر ما مخدوش است؛ دلیل اول این بود که حاکم شرع (مفتی و قاضی) نیابت از امام و نبی دارد و از آنجا که باید بین نایب و منوب عنه سنخیت و تناسب باشد لذا کسی می‌تواند در این جایگاه قرار گیرد و نایب شود که تا حدودی از ویژگی‌های منوب عنه بر خوردار باشد یعنی ملکات اخلاقی و فضائل نفسانی داشته باشد و از رذائل اخلاقی دور باشد و این بالاتر از عدالت مصطلح است؛ عدالت مصطلح ملکه‌ی نفسانیه‌ای است که باعث بر اتیان به واجب و ترک حرام می‌شود اما اینکه شخص ویژگی‌هایی داشته باشد تا سنخیت و تناسب با منوب عنه ایجاد شود، نشان می‌دهد این عدالت و این ویژگی‌ها در قاضی و مفتی بالاتر از عدالت مورد بحث و مصطلح است.

این دلیل به نظر ما اثبات نمی‌کند عدالت در حاکم شرع (مفتی و قاضی) اخص از عدالت در شاهد و امام جماعت باشد چون:

اولاً: درست است که قاضی و مفتی یک نحوه نیابت از امام و وصی دارند و مشروعیت قضاوت و افتاء ناشی از نیابتی است که از سوی حضرات ائمه معصومین علیهم السلام و به ویژه حضرت ولی عصر اروحنا له الفداء به فقها واگذار شده لکن برای

تصدی این منصب و نیابت از طرف آنها شرایط مختلفی ذکر شده؛ برای مفتی شرایط متعددی بیان شده و برای قاضی شرایطی بیان شده از جمله اجتهاد، عدالت و مانند آن و به لحاظ مجموع این شرایط این منصب به آنان واگذار شده در حالی که برای امام جماعت زائد بر عدالت شرط خاصی ذکر نشده اصلاً وجه اینکه شرایط متعدد برای قاضی و مفتی ذکر شده همین است که قاضی و مفتی نیابت دارند و باید یک تناسبی بین این دو و منوب عنه ایجاد شود این تناسب و سنخیت فی الجمله با مجموع این شرایط حاصل می‌شود که یکی از آن شرایط عدالت است. اگر فقط شرطیت عدالت مطرح بود و شرط دیگری در قاضی و مفتی نبود آنگاه می‌گفتیم که این تناسب اقتضاء می‌کند که این عدالت اخص باشد اما ما این تناسب و سنخیت را فقط به اعتبار عدالت نمی‌بینیم؛ او شرائطی لازم دارد و در کنار آنها عدالت شرط شده لذا اگر یک شخصی عالم، مجتهد، دارای ملکه‌ی نفسانیه بوده و سایر شرایط را دارا باشد و رعایت کند، این به نظر شما سنخیت و تناسب ندارد؟

ثانیاً: با دقت در معنای عدالت و با قطع نظر از شرایط دیگر به نظر می‌رسد همین معنای مصطلح عدالت اگر مورد مذاقه قرار بگیرد برای حصول سنخیت و تناسب بین نایب و منوب عنه کافی است چون عدالت یعنی ملکه نفسانیه (با آن توضیحاتی که داشتیم) و حالت و وصفی در نفس که مانع غلبه شهوت است و جلوی ارتکاب حرام را می‌گیرد و باعث می‌شود شخص اتیان به واجبات کند با وجود این حالت نفسانیه مخصوصاً قید اجتناب از کبائر و به ویژه اینکه اصرار بر صغیره خود از کبائر محسوب می‌شود قهراً یک حداقلی از صلاحیت و شایستگی در شخص ایجاد می‌شود و این برای سنخیت با منوب عنه کفایت می‌کند.

فرق این اشکال با اشکال قبلی در این است که در اشکال قبلی گفتیم این سنخیت و تناسب با ملاحظه مجموعه شرایط حاصل است ولی اینجا با قطع نظر از سایر شرایط می‌گوییم حتی اگر در خود عدالت هم دقت شود همین معنای مصطلح از عدالت سنخیت ایجاد می‌کند مخصوصاً با توجه به نکته‌ای که در بعضی از روایات وارد شده مبنی بر اینکه کسی که خدا را در نظر داشته باشد و واجبات را انجام دهد و محرّمات را ترک کند، این نشانه رضایت خداوند از اوست؛ این چیز کمی نیست اگر توجه کنید در اکثر روایاتی که در این رابطه وارد شده نفس اتیان به واجبات و ترک محرّمات به عنوان یک امر مهم و گام اول برای تعالی و کمالات انسانی ذکر شده، کسانی هم که اهل سیر و سلوک هستند اولین دستورشان همین مسئله است و کسی نمی‌تواند نسبت به محرّمات و واجبات بی توجه باشد آنگاه به سراغ اوراد و اذکار و مستحبات برود؛ یا مثلاً در بعضی روایات داریم که ائمه (ع) می‌فرمایند: کسانی که ادعای محبت اهل بیت می‌کنند و اهل رعایت حلال و حرام هستند، از ما هستند یعنی اینها را منتسب به خودشان می‌کنند بنابراین خود معنای مصطلح عدالت نباید یک مرتبه پایین و ضعیفی انگاشته شود به نحوی که برای تحقق سنخیت و تناسب بین نایب و منوب عنه ما به دنبال مراتب بالاتر باشیم. لذا مقتضای تحقیق و دقت در خود معنای عدالت مصطلح با قطع نظر از سایر اوصاف و شروط این است که کسی که واجد این ملکه باشد سنخیت دارد.

ثالثاً: بر فرض این رتبه کافی نباشد یعنی بگوییم عدالت مصطلح برای تصدی قضاوت و افتاء کفایت نمی‌کند و باید مرتبه‌ی بالاتری باشد تا سنخیت حاصل شود حال سؤال این است که: آن حد و مرتبه‌ای که به واسطه آن سنخیت و تناسب محقق می‌شود، کدام مرتبه است؟ آن مرتبه چگونه محقق می‌شود؟ این مسئله یک ملاک و ضابطه‌ای می‌خواهد چون آن قدر فاصله بین نواب و منوب عنهم زیاد است که به معنای واقعی کلمه سنخیت حاصل نمی‌شود؛ اما بالاخره نقطه‌ای که این سنخیت و تناسب

فی الجملة محقق می‌شود کجاست؟ واقعاً می‌توان ضابطه‌ای برای این قرار داد؟ به عبارت دیگر اگر مراد مستدل سنخیت و تناسب بالجملة و کامل و تام بین نائِب و منوب عنه است، باید عرض کنیم چنین سنخیتی و تناسبی جز در مواردی نادر حاصل شدنی نیست. اگر هم مراد سنخیت فی الجملة است همان گونه که گفتیم به نظر ما با عدالت به معنای مصطلح هم سنخیت و تناسب بین نائِب و منوب عنه ایجاد می‌شود.

رابعاً: شرط عدالت که در قاضی و مفتی معتبر شده و به نظر ما مراد همین معنای مصطلح عدالت است و زائد بر آن لازم نیست این مع عدم القیاس الی اشخاص أخر است لکن مع القیاس الی اشخاص أخر مسئله متفاوت می‌شود؛ ببینید فرض بحث ما در عدالت که در قاضی و مفتی معتبر است این است: می‌گوییم قاضی باید عادل باشد یعنی تارةً ما کاری نداریم کسان دیگری هستند که صلاحیت دارند یا ندارند و می‌گوییم کسی که می‌خواهد لباس قضاوت بپوشد باید این شرایط را داشته باشد یا کسی که می‌خواهد مفتی شود باید این شرایط را داشته باشد از جمله اینکه عادل باشد و عدالت هم همان ملکه نفسانیه است که باعث می‌شود به واجب عمل و از حرام اجتناب کند؛ حال اگر فرض کنیم اشخاص متعددی وجود دارند که واجد ویژگی‌های لازم برای تصدی مقام قضاوت و افتاء می‌باشند لکن در بین آنان یکی عدل از سایرین است، اینجا شخصی که عدل است مقدم است؛ این تقدم عدل نشانه چیست؟ نشانه آن است که مراتب بالای فضائل و کمالات اخلاقی مورد توجه و عنایت است لکن بالقیاس الی اشخاص أخر. پس اگر در موردی سنخیت بیشتر بود به واسطه عدالت این اولی برای تصدی این مقام است، اگر تعیین هم نداشته باشد حداقل اولی است. اما فرض کنید چند فقیه وجود دارند که همه در یک حد هستند آیا اینها هیچ کدام صلاحیت ندارند؟ فرض کنیم چند مجتهد هستند که همه این ملکه نفسانیه را دارند و همه اهل اجتناب از حرام و اتیان به واجب می‌باشند ولی به آن حد از مرتبه عدالت نرسیده‌اند آیا مستدل می‌تواند ملتزم شود که اینها هیچ کدام صلاحیت قضاوت و افتاء ندارند؟ این چیزی است که نمی‌توان به آن ملتزم شد.

خامساً: ما حتی اگر این مسئله را در خصوص قاضی بپذیریم یعنی بپذیریم که عدالت معتبر در قاضی اخص است از عدالت در سایر موارد اما در مورد مفتی نمی‌توانیم بپذیریم چون افتاء یعنی اظهار رأی و نظر بر اساس اجتهاد و استنباط از ادله؛ همین که کسی اهل استنباط باشد و قوت علمی و اجتهاد داشته باشد می‌تواند نظر بدهد مثلاً اگر یک کافر این قوه را دارا باشد می‌تواند رأی بدهد ولی آیا می‌توان از یک کافر تقلید کرد؟ همین که مفتی خبره بوده و اهل اطلاع و عالم باشد، کفایت می‌کند. برای رجوع جاهل به عالم صرف اطمینان و اینکه شخص مورد وثوق باشد و خلاف نگوید، کافی است. یعنی بفهمیم واقعاً در بیان مسائل وثاقت دارد و اهل کذب نیست. این چه اشکالی برای افتاء دارد؟ اگر هم شرایط دیگری لازم باشد از راه ادله دیگر باید استفاده شود. لذا حتی اگر این مسئله را در مورد قاضی بنا به دلالتی با تسامح بپذیریم در مورد مفتی این دلیل نمی‌تواند اعتبار مرتبه بالاتری از عدالت را اثبات کند.

بحث جلسه آینده: بحث در مورد بررسی دلیل دوم خواهد بود.

«والحمد لله رب العالمین»